

- شهرنشینی معاصر
- گسترش شهرها
- کلان شهر (متروپل) تهران
- مسائل و معضلات آن

مقدمه :

امروزه جامعه ما با مشکلات فراوانی در رابطه با گسترش شهرها بویژه شهرهای بزرگ مواجه است . با اطمینان میتوان گفت، بسیاری از تنگناهای موجود حاصل مشکلات مذکورند . بیلگه‌ای ، مشکل مسکن ، حمل و نقل شهری ، کمبودهای زیست محیطی و آلودگی‌های مربوط به آن ؛ نمونه‌های مشخصی از این مشکلات اند . آنچه در دهه‌های اخیر، فرضاً در پنجاه سال گذشته در جهت رفع و یا تعدیل مشکلات مذکور انجام شده ، منصفانه باید گفت : کارائی چندانی نداشته اند. در مواردی هم طرحها و سیاستهای اتخاذ شده ، مزید بر علت شده و مشکلات را پیچیده تر نمودند .

پیش از پرداختن به عواملی که گسترش شهری و بطور کلی شهرنشینی معاصر نتیجه آنند . لازم است برخی پیش فرضهائی که در این بحث موردنظر بوده‌اند ، مطرح گردد .

اول- برنامه‌ریزی‌های مربوط به مقولاتی چون : هدایت توسعه شهری ، رفع یا تعدیل مشکلات مسکن و مانند آن را می‌بایست همواره بصورت يك (روند اجتماعی) موردنظر قرار داد ، تا فرضاً مقوله‌ای صرفاً "فنی ، مهندسی .

دوم – به جهت وابستگی و ارتباط وسیع این مقولات با تصمیم‌گیری و اتخاذ سیاستهای مختلف ، برنامه‌ریزی‌های مذکور همواره بصورت يك روند سیاسی هم موردنظر خواهند بود .

سوم – تحقق موفقیت آمیز برنامه‌ریزی‌های مذکور علاوه بر لزوم فراهم بودن شرایط و امکانات مربوطه ، در گرو شناسائی همه جانبه متغیرهای ساختاری روند توسعه که بصورت عوامل مشروط کننده ء توفیق برنامه‌ها عمل می‌کنند ، خواهد بود .

قبل از طرح مسائل مشخصی مانند شهرنشینی معاصر ، گسترش شهرها ، تمرکز و تجمع ، مشکل مسکن ، چگونگی طرحهای جامع شهری ، علل ناکامی آنها (البته به نظر نویسنده این سطور) لازم است ، به اختصار برخی از روندهای زمینه ساز را مطرح نمائیم . روندهایی همچون : رشد و تحرك جمعیتی ، شهر و روستا ، سیر دگرگونی آن دو ، اقتصاد شهری و روستائی در دوران معاصر ، ساختار اشتغال ، بخش‌های سه گانه اقتصادی و روابط میان آنها از جهات تاثیرگذاری آنها در تحولات شهری .

مطالعات مربوط به کلان شهر تهران و شهرنشینی معاصر می‌باید در ابعاد چهارگانه اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی- نهادی (اداری) ، فیزیکی- فضایی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند تا بتوان وضعیت گذشته و کنونی آنها را بطور مشخص تبیین و خصلت یابی نمود .

رشد جمعیت، تحرك و جابجائي آن .

گسترش شهری معاصر در جامعه ما با همهء مشکلاتی که به همراه داشته ، علاوه بر آن با توجه به نظریات غالباً منفی که درباره آن مطرح شده ، حاصل شهرنشینی معاصر و در واقع رشد جمعیت ، تحرك و جابجایی آن می‌باشد.

در مورد افزایش جمعیت و تاثیرات آن بر دگرگونی‌های ساختاری ، اقتصادی، اجتماعی در ایران مطالعات و تحقیقات کافی انجام نشده است . نظریات رایج در سطح جامعه معمولاً نظریاتی است که رشد جمعیت همواره تحت عناوینی چون < فاجعه > ، < انفجار > و مانند آن مطرح شده است . بیشتر بر این باورند که گویا رشد جمعیت، آن هم رشد سریع همچنان بی وقفه ادامه خواهد داشت . هرچند منکر این واقعیت نمی‌توان شد که رشد معاصر جمعیت در جوامعی نظیر ایران با مسائل و مشکلات فراوانی ، همراه بوده که حتی المقدور می‌باید تحت کنترل درآید ولی رشد جمعیت را علت همهء معضلات دانستن چندان عادلانه نیست.

بطور کلی میتوان گفت جمعیت جهان از آغاز هزاره میلادی گذشته ، بصورت بسیار کندی در حال افزایش بوده است . در گذشته در برخی مواقع ، جمعیت منطقه یا بخشی از جهان در اثر حوادث طبیعی و یا شیوع بیماری‌های همه‌گیر دچار کاهش نیز شده است . اما در مجموع جمعیت جهان هرچند بسیار ناچیز ، رو به افزایش بوده است . در زمان‌های گذشته افزایش جمعیت جهانی بسیار کند و بیش از دو یا سه دهم درصد نبوده ، ولی از اوایل قرن نوزدهم تا اواخر ربع اول قرن بیستم. افزایش جمعیت کمی سریعتر شده و به حدود نیم تا يك درصد رسید . همین افزایش باعث شد که جمعیت جهان طی این مدت از حدود يك میلیارد به دو میلیارد نفر برسد . از اوایل دهه سی میلادی تا سالهای دهه پنجاه رشد جمعیت شتاب بیشتری بخود گرفته و از مرز دو درصد نیز گذشت . بالاخره در سالهای دهه شصت رشد جمعیت جهان به دو و نیم و یا حتی کمی بیشتر رسید . دهه شصت میلادی جهان بالاترین رشد جمعیت را داشت . بدین صورت شتاب رشد جمعیت جهان طی هزاره دوم میلادی تا اواخر دهه شصت مثبت بود . یعنی شتابی رو به افزایش داشت . ولی از دهه شصت به بعد رشد جمعیت شتاب خود را از دست داده و به

تدریج در دهه‌های بعدی درصد رشد جمعیت جهان کمتر شده تا اینکه در دهه نود به کمتر از 1/3 درصد رسید . (1)

روند کند شدن رشد جمعیت ادامه داشته ، بصورتیکه در اواسط قرن بیست و یکم احتمالاً رشد جمعیت متوقف خواهد شد . امروزه در بسیاری از کشورهای توسعه یافته رشد جمعیت نزدیک به صفر درصد و یا اینکه حتی منفی است . بعنوان مثال در کشور آلمان اگر برای تثبیت تعداد جمعیت در سطح کنونی، سالیانه 300 هزار مهاجر جدید وارد شوند باز هم جمعیت آلمان در سال 2050 از 85 میلیون کنونی به 65 میلیون کاهش خواهد یافت و یا کشور اسپانیا برای اینکه تعداد جمعیتش در حد کنونی حفظ شود ، می‌باید سالیانه پذیرای 350 هزار مهاجر جدید باشد!

علت پدیده فوق در این واقعیت نهفته است که رشد جمعیت همواره تابع تغییرات ساختاری روند زاد و ولد (باروری) و مرگ و میر می‌باشد . اگر فرض شود در گذشته بسیار دور زاد و ولد و مرگ و میر، کم و بیش با هم برابر بوده و یا تفاضل بسیار کمی داشته ، در این صورت رشد جمعیت هم بسیار کند بوده است . جمعیت هنگامی با رشد سریع مواجه می‌شود که مرگ و میر کاهش یابد ولی زاد و ولد عمدتاً به علت عدم توسعه و عقب ماندگی کاهش نیافته باشد .

شرایط لازم برای کاهش مرگ و میر در مقایسه با زاد و ولد بسیار سهل‌تر و با امکانات کمتری حاصل می‌شود . چون عملاً با بهبود بهداشت عمومی و حداقل مراقبت‌های بهداشتی ، مرگ و میر بویژه مرگ و میر اطفال بسرعت کاهش می‌یابد . ولی کاهش باروری هنگامی تحقق می‌یابد که جامعه مرحله عقب ماندگی را پشت سر گذارده ، توسعه اقتصادی ، شهرنشینی و صنعتی شدن بوقوع پیوسته باشد . بنابراین جوامعی که عدم کاهش باروری در آنها در مقایسه با کشورهای توسعه یافته زمان بیشتری تداوم داشته ، جوامعی هستند که عقب ماندگی آنها همچنان ادامه دارد . در واقع عدم کاهش رشد جمعیت معلول عقب‌ماندگی است ، نه علت آن !

در کشور ما هم باتوجه به پیشرفتهای اقتصادی بعد از انقلاب صنعتی در غرب و ارتباط بیشتر جامعه با بازارهای جهانی ، ورود امکانات بهداشتی و غیره ، در دهه‌های گذشته (حداقل از صد سال پیش) درصد مرگ و میر رفته رفته کاهش یافت . بخصوص در سه چهار دهه گذشته مرگ و میر اطفال نیز بطور محسوسی کم شده است . بموازات کاهش مرگ و میر ؛ تا این اواخر زاد و ولد کاهش نیافت و یا اینکه زاد و ولد هم تقریباً تاخیر حدود 60 تا 70 سال به تدریج کاهش خود را آغاز نمود . در صورتیکه عقب ماندگی و توسعه نیافتگی پشت سر گذارده شود ، روند صنعتی شدن و سازمان یافتگی اقتصادی ،

اجتماعي، سياسي تڪوين يابد، به همان نسبت زاد و ولد هم كند شده و در آينده دوباره به حالي متعادل خواهد رسيد.

از آنچه به صورت بسيار مختصر مطرح گرديد ميتوان چنين نتيجه گرفت كه رشد گياهي جمعيت كشور با آغاز تدريجي كاهش زاد و ولد كم كم به ميزان قابل ملاحظه اي كم خواهد شد.

تحرک و جابجائي جمعيت:

جابجائي جمعيتي يا مهاجرت، عمدتاً مهاجرت از روستا به شهر، همانند آنچه در رابطه با رشد جمعيت مطرح شد، باز هم با برداشتهايي مواجه مي شويم كه به مهاجرت و جابجائي جمعيت از روستا به شهرها، بصورت پديده اي كاملاً منفي مي نگرند. بسيار شنيده ايم كه جابجائي جمعيت، تحت عناويني همچون: مهاجرتهاى < بي رويه > (انهم، گوني فرضاً در جوامع ديگر مهاجرتها با رويه بوده اند؟! و يا با برنامه انجام شده اند و ما اکنون با نوع بي رويه و بي برنامه آن مواجهيم!)، تخليه روستاها، هجوم به شهرها، شهرنشيني بيش از حد و غيره، مطرح گرديده اند.

اکنون جهت بررسي واقع بينانه مقولاتي از اين قبيل مي بايد برداشتهاي پيش گفته، كه معمولاً مبني نظري قابل قبولي ندارند، را ترك نمود.

همراه با انقلاب صنعتي در غرب، با تحولات عميق ساختار اقتصادي، اجتماعي، جوامع غربي رابطه ايستاي شهر و روستا و يا سکون نسبي استقرار جمعيتي دگرگون شد. تحرك جمعيتي بوجود آمده تا اوایل قرن بيستم ادامه داشت، در واقع نيمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بيستم دوران جابجائي و مهاجرت وسيع روستا به شهر در جوامع صنعتي کنوني است. از اوایل قرن بيستم به بعد اين جابجائي ها و در واقع اکولوژي کار و استقرار جمعيتي روي هم رفته تثبيت شد. حال اينكه تحرك و بعداً تثبيت اکولوژيكي استقرارها در غرب همراه با بسط توسعه ارتباط شهر و روستا و يا ارتباط متقابل بين شهر و روستا، اولاً قوام يافته و ثانياً هيئت و يا شکل بندي آن در قالب شبکه فضائي پيش رفته و پيچيده تر شبکه شهرها، توسعه يافت.

نحوه جابجائي جمعيتي و مهاجرتها به هر صورت به ارتباط شهر و روستا و در واقع به ويژگيهاي تاريخي و ساختاري اين رابطه، بستگي دارد.

طبيعي است كه ارتباط متقابل شهر و روستا و ويژگيهاي ساختاري اين ارتباط در جوامع مختلف و در زمان هاي متفاوت يكسان نمي باشد. بخصوص در جوامع معروف به توسعه يافته، همانند جوامع توسعه نيافته و يا در حال توسعه امروزي به وقوع نپيوسته است.

مهاجرت و جابجایی جمعیتی، روند شهرنشینی معاصر را تشدید نموده و به آن شکل تحقق ویژه‌ای را داده است. سرعت این روند و باصطلاح مشکل‌آفرینی آن موجب شده آن را بصورت یک پدیده منفی و ناخواسته، قلمداد نمایند. بدون توجه به این واقعیت که به هر حال مهاجرت از روستا به شهر خود زمینه لازم (البته نه کافی) برای توسعه را فراهم می‌آورد. حال اگر مهاجرتها انجام می‌شوند که پدیده ایست «طبیعی» و «توسعه» آنطوریکه باید تحقق نمی‌یابد؟! که امری است قابل تأمل! منفی انگاشتن مهاجرت، مشکلی را برطرف نخواهد کرد! علاوه بر آن اینگونه نگرشها تاکنون منشأ راحلهائی بوده‌اند که جهت توقف مهاجرتها و ماندن روستائیان در روستاها، ارائه شده‌اند. پیشنهادهای ساده اندیشی چون استقرار برخی از فعالیتهای صنعتی در مناطق روستایی به امید جلوگیری از جابجایی جمعیت و یا تأکید بر فراهم آوردن امکانات رفاهی و عمرانی در مناطق روستایی به قصد کمک به ماندن روستائیان در موطنشان. مسلماً عمران مناطق روستایی و فراهم آوردن امکانات رفاهی برای آنها، امری است بسیار پسندیده ایست، ولی طرح و اجرای اینگونه سیاست با نیت جلوگیری از مهاجرت روستا به شهر مبتنی بر نگرشی بیش از حد خوش‌باورانه است. هرچند در زمینه برنامه ریزی‌های توسعه چندان موفق نبوده‌ایم، ولی دیر یا زود «توسعه» نیز بتدریج بوقوع خواهد پیوست و موانع پیش رو از میان برداشته خواهد شد. لیکن تحقق توسعه بدان معنی نیست که روستائیان در روستا بمانند! و یا مهاجرت از روستا به شهر انجام نشود. بلکه «توسعه» جابجایی جمعیت از روستا به شهر را حتی شدیدتر هم خواهد نمود! رواج تفکری که مهاجرتها را عامل همه مشکلات می‌دانند در ایران از سالهای بعد از جنگ دوم تشدید شد. چون جابجایی جمعیتی، بیش از هر چیز برای دستگاه حکومتی مسئله ساز بود. توسعه تحقق نمی‌یافت و در نتیجه بر مشکلات و عقب ماندگی‌ها افزوده می‌شد. طبیعی است که در چنین وضعیتی، ترجیح بر این است که روستائیان در موطن خود بمانند و ناتوانی حکومت در عدم تحقق توسعه را تشدید نکنند. اما جای تعجب بسیار در این است که همین نگرشهای تکراری بعد از انقلاب، که طبیعتاً «می‌بایست عدم توسعه بعنوان علت کمبودها و نارسائی‌ها مطرح باشد. دوباره همانند قبل از انقلاب بصورت عامل نابسامانی‌ها مطرح می‌گردند!؟

بنابراین، باید گفت مهاجرتها بوقوع پیوسته‌اند و در آینده نیز یقیناً ادامه خواهند داشت.

چرا؟ و چگونه، یقیناً ادامه خواهد داشت؟

مهاجرتها قاعدتاً تابع دو گروه عواملند:

عوامل رکودی و عوامل تغییردهنده (2)

بدین صورت اگر در مبدأ مهاجرتها فرضاً در مهاجرتها شهر و روستا ، روستا و یا اقتصاد محلی دچار رکود و عقب ماندگی باشد . روستای مورد بحث امکان جذب افزایش جمعیت حاصل از رشد طبیعی خود را نخواهد داشت . (چون رشد طبیعی جمعیت افزایش یافته) مازاد جمعیت به ناچار دفع شده به سایر نقاط کوچ می کنند . در چنین حالتی « مهاجرت » را نتیجه رکود و یا « عوامل رکودی » می دانند . در مقابل هنگامی که در ساختار اقتصاد محلی در وضعیت فرضی تغییرات ساختاری صورت گرفته باشد . فرضاً با ورود سرمایه و امکانات ، ساختار تولید دگرگون شده و با ورود سرمایه و تخصصی شدن تدریجی تولید و ارتباط وسیعتر با بازار همواره لزوم صرفه جوئی مداوم نیروی کار مطرح گردد ؛ در این صورت جابجائی جمعیتی در اینگونه وضعیتهای حتی بیشتر از مناطقی است که دچار رکود شده اند؟! بنابراین ، چه رکود و چه توسعه و رونق در مبدأ ، هر دو موجب جابجائی جمعیت خواهند بود . درواقع مهاجرت از روستا به شهر نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه امری طبیعی است . هنگامی که ساختار اقتصادی ، روابط میان بخشهای اقتصادی دستخوش دگرگونی می شود . سهم بخش صنعت و خدمات از کل تولید ملی هر کشور بیشتر شده و بطور مداوم سهم بیشتری از این درصد را به خود اختصاص می دهند . در نتیجه ، توزیع فضائی جمعیت در قلمرو فعالیتهای بخشهای سه گانه اقتصادی نیز تابع و متناسب با حجم تولید هر کدام از این بخشها و قلمرو مربوطشان ، خواهد بود . یا اینکه هرچه سهم صنعت و خدمات در کل اقتصاد ملی بیشتر شود ، این دو بخش حجم جمعیتی بیشتری را در قلمروهای فعالیت خود (در مورد صنعت و خدمات شهرها) استقرار می دهند . اکنون اگر توسعه واقعاً تحقق یابد ، هرچند به تدریج در این صورت جمعیت وارد شده ، جذب نظام اقتصادی شده، تقاضای اشتغال بموازات ورود مهاجرین افزایش می یابد . در غیر این صورت ، مهاجرتها بصورت استقرار در قلمروهای شهری باقی مانده ، در واقع بعلت عدم تحقق توسعه کافی ، بیکاری ، حاشیه نشینی افزایش یافته معضلات و مشکلات پیچیده و غنی قابل حلی را موجب می گردند . بالاخره در حالت اخیر است که مهاجرت ناخواسته و مسئله ساز است . چرا؟ چون توسعه تحقق نیافته و عقب ماندگی تداوم داشته است !

از آنجا که هدف این نوشته پرداختن به مسائل مشخص مربوط به کلان شهر تهران ، توسعه شهری و سیاستهای مربوط به آن است ، سعی خواهد شد شهر و روستا در وضعیت کنونی بصورت دو قلمرو استقرار جمعیتی یا دو بخش متفاوت اجتماعی بررسی شوند . تا ارتباط متقابل و در نتیجه ویژگیهای جابجائی جمعیتی از یکی به دیگری مشخص شود .

همانطور که ملاحظه شد ، پیش فرضهای عمده این بحث بر این مبنا است که رشد جمعیت امری بدون وقفه نیست . بلکه پدیده‌ای طبیعی و خاص دوران معاصر جامعه ماست . بتدریج نخست شتاب رشد و در نهایت رشد خود را نیز از دست خواهد داد . همینطور مهاجرتها و یا جابجائی روستائیان از روستا به شهر نه تنها مسئله‌ای منفی و ناخواسته نبوده ، بلکه باتوجه مختصر به کشورهای توسعه یافته در خواهیم یافت کمتر کشور توسعه یافته ایست که جمعیت روستائیش بیش از 5 تا 20 درصد کل جمعیت باشد . در واقع در برخی کشورهای توسعه یافته، جمعیت روستائی یا جمعیت شاغل در بخش کشاورزی حتی کمتر از 5 درصد کل جمعیت این کشورهاست . (3) پیش فرض دیگر در رابطه با این واقعیت این است که مشکلاتی را که به افزایش جمعیت شهری یا مهاجرتها نسبت می‌دهند . در واقع به ناکافی بودن توسعه و بقای توسعه نیافتگی مربوط می‌گردد . در واقع مشکل را نه در مهاجرت بلکه در وضعیت سیاسی و ناکامی در تحقق توسعه باید جستجو نمود .

اکنون ، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر در جستجوی تعریف قابل استنادی از توسعه باشیم . همینطور که همواره میان رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی تفاوت قایل می‌شوند میان توسعه و سازندگی نیز تفاوت ماهوی وجود دارد . هرچند توسعه همراه با سازندگی است ، ولی سازندگی را نمی‌توان برابر و یا همان توسعه دانست.

توسعه و یا مشخص‌تر در این بحث توسعه اقتصادی، را می‌توان بدین صورت مطرح نمود (4) : در اثر روند مداوم رشد اقتصادی در یک جامعه ، تقاضا در بخشهای اقتصادی افزایش یافته ، در نتیجه تقاضای رو به افزایش نخست در بخش اولیه کشاورزی و سپس به نسبت کمتری در بخش ثانویه صنعت به اشباع میرسد . حاصل اشباع مداوم مذکور روند انتقال تقاضا از بخشهای اشباع شده به بخشهای دیگر می‌باشد.

در نتیجه انتقال مداوم تقاضا « دگرگونی‌های ساختاری » و یا « توسعه » بصورت مداوم تحقق می‌یابد . بنابراین توسعه را می‌توان فرآیند مداوم تغییرات ساختاری دانست . بالاخره پیش فرض مهم دیگر بحث حاضر این است که در جامعه ما علیرغم 9 برنامه توسعه‌ای که در این پنجاه سال گذشته ، پیش و پس از انقلاب انجام شده ، هنوز توسعه موردنظر حاصل نشده و بدین ترتیب ، عدم تحقق توسعه و یا تحقق جزئی آن علت اصلی کلیه تنگناها و نارسائی‌های (اعم از اقتصادی، اجتماعی و یا حتی سیاسی) موجود است .

بخش روستائي و مسائل آن

بخش روستائي ايران ظاهراً با استناد به آمارهاي اخير جمعيتش از بخش شهري کمتر شده است . براساس آمارهاي دهه‌هاي اخير ، اواخر دهه هفتاد خورشيدي جمعيت روستائي ايران حدود 45 درصد و جمعيت شهري 55 درصد کل جمعيت بوده است که احتمالاً همین آمار در اواخر دهه هشتاد براي جمعيت شهري بيش از 60 درصد جمعيت کل عنوان مي‌شود (5).

علت کم نمائي درصد جمعيت بخش روستائي نسبت به جمعيت شهري را مي‌بايد صرف نظر از نيات سياسي معمول در تعريفی که مرکز آمار ايران از شهر دارد دانست . تعريفی که درصد مذکور را تا اندازه زيادي غيرقابل استناد مي‌کند .

بنا به تعريف مرکز آمار «شهر» به نقايي اطلاق مي‌گردد که در تقسيم‌بندي کشوري از نظر اداري ! شهر شناخته شده‌اند . مطابق با اين تقسيم بندي گاه نقايي با دو سه هزار نفر جمعيت و با فعاليت غالب روستائي شهر شناخته ميشوند . چون داراي شهرداري‌اند ! حال اگر لئمي واقع گرايانتر شهر و روستا را از يکديگر متمايز نمائيم ، نسبت جمعيت شهر به روستا بسيار کمتر از درصدي است که مرکز آمار ايران ارائه مي‌دهد .

بهرحال ، به خاطر بقاي ساختار سنتي اقتصادي- اجتماعي ، درنتيجه بالا بودن درصد زاد و ولد در جمعيت روستائي ، عليرغم مهاجرتهاى نسبتاً زيادبخش روستائي در کل حتي در سالهاي اخير ، رشد جمعيتش بيش از يك درصد بوده است . يعني جمعيت بخش روستائي بطور مطلق رو به افزايش بوده است.

بخش روستائي ايران بسته به نظام‌هاي توليدي متفاوتي که در گذشته پرفراز و نشيب و طولاني خود داشته ، متشکل از روستاهائي است که باتوجه به شرايط اقليمي ، غالباً در کوهپايه‌ها و يا مکان‌هائي که در آنها حداقل امکانات زيستي فراهم بوده ، استقرار يافته‌اند . اين بخش شامل بيش از شصت هزار نقطه روستائي است که در فلات ايران بطور پراکنده‌اي ، استقرار داشته و از نظر اقتصادي بصورت واحدهاي بسته و خود مصرف بوده‌اند . متناسب با مازاد بر مصرف محدودی که داشته‌اند با شهر و يا با بازار در مقابل ابتياع کالاهائي که در روستا امکان توليد نداشته ، (مانند ابزار و يا در سده اخير اغلب کالاهائي نظير چاي، قند و شکر، توتون و غيره) مبادله نامنظمي را انجام مي‌داده‌اند . بدین صورت مابقي مايحتاج مصرفي اعم از قوتي، پوشاک ، سوخت و غيره را خود توليد مي‌نموده‌اند . به تدريج با گسترش بازار داخلي مبادله فوق به زيان روستا تعادل (ايستاي) سابق خود را از دست داد . رفته رفته روستا نخست به محصولات غيرکشاورزي نظير پوشاک ، سوخت ، دارو و ساير کالاهاي مصرفي و خدماتي و

سپس حتي به برخي محصولات كشاورزي به شهر ، و يا خارج از روستا وابسته شد . بدون اينكه همراه و متناسب با دگرگوني كه در حوزه مصرف روستا به وقوع پيوست در حوزه توليد آن دگرگوني محسوسي ، بوقوع بپيوندد ، تا تعادل سابق در قالب نويني دوباره برقرار گردد . يعني با وجود تغييرات در حوزه مصرف و در وضع زندگي روستائي «توسعه»اي بوقوع نپيوست .

روستا از يك سو با از دست دادن بخش مهمي از عملكردهاي سنتي خود و ارتباط بيشتر با بازار ، حال هر چند بصورت نامنظم و جزئي و از سوي ديگر کاهش مرگ و مير و افزايش جمعيت و بالاخره حاكم شدن روابط اقتصاد بازار (مزد ي شدن نيروي كار) دچار مازاد مداوم نيروي كار و كمبود امكانات زيستي و رفاهي گرديد .

در رابطه با تغيير و تحولات مذكور ، توضيح برخي نكات ضروري است . نخست ، هنگاميكه از دست دادن عملكردهاي غيركشاورزي در روستا و يا در هم ريختگي ساختار خود مصرف و خودگران آن مطرح مي گردد ؛ انتظار اين نيست كه فرضاً روستائيان چرخهاي بافندگي خود را برپا كنند و يا اينكه از سوختههاي سنتي استفاده نمايند؟! و يا از كالاهاي مصرفي و برخورداري از خدمات رفاهي (آن هم باتوجه به اينكه بهرمندي روستائيان از اين كالاها و خدمات در مقايسه با جامعه شهري بسيار ناچيز و حقيرانه مي باشد) ، صرف نظر كنند ! بلکه مسئله اصلي ، توجه به عدم توسعه و ركود حوزه توليد روستا و درنتيجه فقدان پيوستگي با بخش شهري و يگانه (انتگره) شدن با آن است . به بياني ديگر آنچه به گونه اي ساده گرايانه بصورت علت توسعه نيافتن روستاها براي افكار عمومي مطرح مي گردد : يعني كمبود، فرضاً امكانات رفاهي و يا حتي عدم وجود زيرساختها و ساير تاسيسات زيربنائي، در روستاها ، درواقع علت مقدم و نخست اين عقب ماندگي ها نبوده اند . بلکه همه اين كمبودها معلول چنين وضعيتي است . علت مقدم و نخست را بايد در شرايط سياسي و در نتيجه وضعيت اقتصادي جستجو نمود كه فرضاً در اين 50 سال گذشته عمدتاً با اتكاء به عوايد نفت ، كشاورزي و يا توليد اصلي روستاها را (از طريق پرداخت يارانه هاي وسيع به مصرف كننده) بصورت كم صرفه ترين فعاليت اقتصادي كشور درآورده است .

درواقع حكومت سابق ناتواني خود را در امر تحقق توسعه با ايجاد يارانه ها و تحت عنوان حمايت از مصرف كننده به بخش كشاورزي و يا به روستائيان تحميل کرده و بدینصورت با تحميل فشار به اين بخش موقتاً فشار سياسي رو به افزايش جامعه شهري را تعديل مي نمود . اما حكومت بعد از انقلاب وارث اين وضعيت بود . حال چگونه بعد از گذشت بيست و چند سال هنوز مرده ريگ سابق بصورت گذشته ايفاي نقش ميکند جاي پرسش بسيار دارد .

نکته مهم دیگر اینکه : گاه با این اظهار نظر مواجه می‌شویم که گویا بعلت مهاجرت روستائیان به شهرها روستاها با کمبود نیروی کار مواجه‌اند؟! و گاه در عمل نیز (با مشاهده روستایی خالی از سکنه) ظاهراً چنین بنظر می‌رسد .

از آنجا که شیوه تولید روستایی ، غالباً شیوه‌های سنتی و ابتدایی و خودمصرف بوده است . بنابراین در روستاها مسئله شاغل و غیرشاغل مفهومی نداشته فردی که در روستا زندگی می‌کرد همانقدر که به جامعه روستایی تعلق داشت در روند تولید روستا هم به‌رحال شرکت می‌نمود . ولی هنگامیکه به تدریج مناسبات بازار در روستا نفوذ نمود و کارمزدی شد از آن پس آنچه مهم و تعیین کننده شد ، میزان تقاضای نیروی کار روستا در مقایسه با شهر بود . مسلماً در کلیه جوامعی که بخش روستایی هنوز کاملاً با بخش بازار یگانه نشده ، تفاوتی میان میزان تقاضای نیروی کار و همچنین سطح دستمزد در مقایسه با شهر وجود دارد.

باستناد مطالعات محلی ایکه در چند کشور توسعه نیافته ، در این زمینه انجام شده میتوان گفت : تا هنگامی که دستمزد سالانه مزد بر بدون مالکیت در روستا حداکثر از درصد مشخصی (در این کشورها حدود 30 درصد) کمتر از شهر باشد هنوز نوعی تعادل بین ثبات و یا ماندگاری نیروی کار بین شهر و روستا برقرار است و نیروی کار نسبتاً در روستا ماندگار است . ولی هنگامیکه اختلاف از حد مذکور گذشت ، تعادل فوق بتدریج بر هم خورده و صرفه با ادامه کار در شهر خواهد شد .

اکنون اگر در سطحی بسیار کلی تفاوت میان نیروی کار در سطح روستاها را با شهر مقایسه کنیم، می‌بینیم : در شرایط کنونی ، اغلب روستاها قادرند فقط در فصل کشت و یا برداشت محصول تقاضای (از نظر زمانی) محدودی برای عرضه نیروی کار محلی داشته باشند .

هرچند تقاضای مذکور می‌تواند در فصول فوق برای روستاها بصورت کمبود (حتی کمبود شدید) نیروی کار مطرح گردد . همچنانکه ، همواره کشاورزان در فصول کشت و یا برداشت از نبودن نیروی کار شکوه دارند . ولی برای عرضه کننده نیروی کار تقاضای محدود فوق با تقاضای نیروی کار در شهر قابل مقایسه نیست . و یا جوابگویی به آن برای نیروی کار ساکن در روستا مقرون به صرفه نمی‌باشد . البته بااستثنای روستاهاییکه در جوار شهرهای بزرگ قرار داشته و کشاورزی در آنها تخصصی شده و یا فعالیت‌های کشاورزی که بصورت سازمان یافته در قالب کشت و صنعتها و یا نظایر آنها برای عرضه منظم محصول به بازار فعالیت می‌کند . در چنین وضعیتی ، بخش کشاورزی (روستاها) در مقایسه با سایر بخشهای غیرروستایی (شهرها) نسبت به مشارکتی که در کل اقتصاد ملی دارد ، دارای ذخیره وسیع نیروی کارند . البته این بدان مفهوم نیست که در بخشهای شهری ، مازاد نیروی کار بصورت بیکار،

وبیکاری پنهان، اشتغال کاذب و غیره وجود ندارد ، بلکه علیرغم وجود مازاد نیروی کار وسیع در بخش شهری بخش روستائی در مقایسه با آن باز هم دارای مازاد نیروی کار بیشتری است !

براساس آمارهای اخیر (اوایل دهه هفتاد خورشیدی) نیروی کار فعال در بخش کشاورزی در مقایسه با دو بخش دیگر (صنعت و خدمات) حدود یک سوم کل نیروی کار کشور بوده است صرف نظر از دقت آماری و یا روشهای بکار گرفته شده نظیر نحوه تعریف شهر و یا روستا و باستثناء همین آمار سهم بخش کشاورزی با بکار گرفتن یک سوم نیروی کار جامع حدود 8/5 درصد یعنی کمتر از یک دهم تولید اقتصادی کشور بوده است .

بنابراین میتوان گفت : بخش کشاورزی با تولید 8/5 درصد و بکارگیری یک سوم نیروی کار ، در مقایسه با بخشهای شهری دارای مازاد نیروی کار بیشتری است . حال هرچند 91/5 درصد مابقی تولید اقتصادی را بخشهای شهری تولید میکنند و بخش مهمی از این تولید هم به نفت و صادرات آن مربوط باشد . باز در عمل نتیجه یکی است . یعنی بخشهای مستقر در شهر چه نفت یا غیر نفت سرانه تولیدشان نسبت به نیروی کار بیشتر است . در نتیجه ، این سرانه تولید بیشتر ، موجب تقاضای « بالقوه » بیشتر نیروی کار در شهر نسبت به روستا، می گردد .

از طرف دیگر ، بخش روستائی فعالیتش معمولاً به کشاورزی و بعضاً برخی صنایع دستی نظیر ، قالیبافی محدود می گردد . بنابراین ، از یک طرف نیروی کار روستانشین بجز کشاورزی فعالیت دیگری نداشته و از طرف دیگر همه شاغلین بخش کشاورزی هم روستانشین محسوب نمی شوند . هنگامی فعالیت کشاورزی در نقاطی مانند جیرفت ، دشت مغان و سایر کشت و صنعتها و یا فعالیتهای دیگر مربوط به بخش کشاورزی که امروزه بصورت سازمان یافته ، برای عرضه مداوم و منظم محصول به بازار انجام می شود در نظر بگیریم و آنها را از فعالیت روستائی ، مجزا کنیم حجم واقعی تولید بخش روستائی کمتر از 8/5 درصد پیش گفته خواهد شد .

بنابراین ، در یک ارزیابی بسیار کلی و تقریبی ، میتوان گفت : بخش روستائی با جمعیتی قریب به نصف جمعیت کشور حجم تولیدش کمی بیشتر از 5% تولید اقتصاد ملی است . علاوه بر آن بخش مهمی از تقاضای نیروی کار برای روستانشینان امروزه به خارج قلمرو روستا (نظیر کار کارگران فصلی که در روستاها ساکن هستند ولی در فعالیتهای حاشیهای بخشهای دیگر اقتصادی فعالند) ، مربوط می گردد .

هنگامی که عدم تناسب بین حجم نیروی کار مستقر در قلمرو بخش روستائی با حجم تولید واقعی آن مورد توجه قرار دهیم ، به این نتیجه خواهیم رسید که بخش روستائی دارای ذخیره نیروی کاری بالنسبه

بیش از بخش شهری است. یعنی در واقع بخش مهمی از جمعیت روستائی تاکنون امکان یا توانائی جابجایی و مهاجرت را نداشته‌اند؟! و باید همواره بصورت مهاجران بالقوه به حساب آیند.

برخی از نتایج مهم و تعیین کننده‌ای که از بررسی وضعیت فوق میتوان گرفت عبارتند از: در این مرحله از توسعه و حتی در مراحل بعدی روند جابجائی جمعیت، مهاجرت از روستا به شهر و یا روند توزیع و باز توزیع جمعیت بصورت مداوم، حداقل تا برقراری نوعی تعادل میان حجم نیروی کار و جمعیت از یک طرف و حجم تولید بخش روستائی از طرف دیگر، در مقایسه با بخش شهری، ادامه خواهد داشت. با افزایش تولید در بخش کشاورزی و بالاخره تحقق توسعه در روستاها، نمیتوان و نمی‌باید، این انتظار را داشت که افزایش و توسعه مذکور، نقش بازدارنده‌ای در جابجایی و مهاجرت روستائیان، ایفاء نماید. بلکه به عکس با افزایش تولیدات و فعالیتهای کشاورزی در آینده مهاجرت روستا به شهر حتی تشدید هم خواهد شد. که این امری طبیعی و قابل انتظار می‌باشد.

در مقایسه روند جابجائی جمعیتی مذکور، با آنچه در توسعه کلاسیک اقتصاد بازار بوقوع پیوست، مهاجرتهاى مذکور می‌بایست در قالب یگانگی روزافزون بخش روستائی و بخش شهری و با بسط و گسترش ارتباطات درون و میان بخشی این دو بطور پیوسته، هماهنگ و با ارتباط متقابل روزافزون شهر و روستا تحقق می‌یافت. ولی به سبب شرایط تاریخی، توسعه نیافتگی که با جمال مطرح گردید، چنین روندی تحقق نیافت. یعنی مهاجرت یا جابجائی جمعیتی روستا به شهر در شرایط ویژه توسعه نیافتگی، بوقوع پیوست. به همین سبب از آغاز (بصورت دفع از روستا به شهر) وضعیت «اضطراری» بخود گرفت. بدون اینکه بموازات آن شهر و روستا، ارتباطشان را در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فیزیکی - فضائی توسعه دهند.

ساختار اشتغال:

برای ارزیابی و شناخت مسائلی همچون توسعه شهری، تمرکز، تراکم در فضای شهری، علاوه بر توجه به مسائلی همچون رشد و جابجائی جمعیت، ساختار اقتصادی شهر و روستا و غیره، پرداختن به چگونگی ساختار اشتغال و ویژگی‌های آن اهمیتی اساسی دارد. برای بر حذر ماندن از سطحی نگری و توجه محدود و یک جانبه به مسائل فیزیکی و مهندسی توسعه شهرها، یکی از جنبه‌های مهمی که به نحوه شکل‌گیری استقرارهای جمعیتی ویژگی داده، شکل‌گیری آن را مشروط می‌کند، ساختار اشتغال در هر وضعیت، بخصوص در جوامع در حال توسعه، می‌باشد.

همانطور که اقتصاد کنونی ایران را از نظر سازمان یابی های مختلف تولید ، میتوان به حوزه های متفاوت تقسیم نمود ، ساختار اشتغال آن هم متأثر از ساختار اقتصادی آن ، دارای وضعیتی نسبتاً مشابه ، می باشد . نظام کار در جوامع پیشرفته بصورتی است که نیروی کار و یا آماده بکار آن که معمولاً تا بیش از 50 درصد کل جمعیت را تشکیل می دهند ، (در مقایسه در کشورهای در حال توسعه این درصد غالباً از حدود 30 درصد بیشتر نمی باشد) یا شاغلند و یا بیکار ، یعنی غیر شاغلی که شغلش را داوطلبانه رها نکرده است . در اینگونه جوامع چون متقاضی عمده نیروی کار بخش خصوصی است . نظام کاری نیز همواره تابع اهداف اصلی این بخش ، یعنی صرفه جوئی حداکثر از نیروی کار قوام یافته است . در چنین جوامعی بخش دولتی نیز تا حد زیادی متأثر از نظام کاری بازار و قانونمندی آن است ! در اینگونه جوامع بیکاران عبارتند از بخشی از نیروی کار که مازاد بر احتیاج بوده و بصورت ذخیره نیروی کار مدتی خارج از روند تولید یا بطور کلی عرصه فعالیت بنگاه فعال در اقتصاد بازار قرار می گیرند .

بنابراین ، افزایش اشتغال یا به عبارت دیگر به حداقل رسیدن بیکاران به رونق بازار و افزایش حجم تولید ، بستگی دارد . همینطور ، سرعت بخشیدن به کاربرد تکنولوژی و استفاده از روشهای نوین و یا تاخیر در کاربرد آنها هم ، بستگی به وضعیت فوق یعنی تناسب بین میزان عرضه نیروی کار در مقابل گسترش بازار و حجم تولید دارد . یا اینکه بنگاه فعال در اقتصاد بازار هنگامی گرایش به کاربرد فن آوری با هدف صرفه جوئی از نیروی کار را خواهد داشت که تفاضل اشتغال بالفعل از اشتغال بالقوه به حداقل خود برسد . یا اینکه دستمزدها به حدی افزایش یافته باشند که ادامه تولید ، بصرفه نباشد .

اما در توسعه نیافتگی وضع بصورت دیگری است . از آنجائیکه در حاشیه بازار اینگونه جوامع بخش سنتی ، پیش سرمایه داری قرار دارد . (عمدتاً بخش روستائی یا مهاجرانی که در شهرها استقرار یافته اند) و این بخش خود در مقایسه با بخش بازار داخلی دارای ذخیره وسیع نیروی کار است . بخش بازار را همواره با عرضه وسیع نیروی کار مواجه می کند . بصورتیکه گاه درصد افزایش عرضه نیروی کار چندین برابر درصد افزایش تقاضای کار است . در چنین وضعیتی طبیعی است که علاوه بر نیروی کار شاغل در بخش بازار و بخش دولتی با انواع دیگر اشتغالهای حاشیه ای مواجه باشیم . علت ظهورشان همانطور که مطرح گردید در واقع عرضه مداوم نیروی کار از يك سو و محدودیت تقاضا برای نیروی کار از سوي دیگر است .

این شاغلین عبارتند از : نخست بخش مهمی از نیروی کار که بصورت مازاد بر تولید در روستاها باقی مانده ولی چون خارج از حوزه بازار هستند غیر شاغل محسوب نمی شوند . ولی آنها را می بایست بخشی از بیکاری پنهان به حساب آورد . بخشی از نیروی کار که به شهرها مهاجرت نموده ولی امکان جذب به

بازار و اشتغال سازمان یافته را نداشته در حاشیه مانده و به اشتغالهای کاذب مشغول می‌شوند. بخش دیگری از این مازاد وضعیتی خود گران بخود گرفته و اشتغالهای خودگردانی را بموازات فعالیتهای سازمان یافته تر بازار شکل می‌دهند. مانند خرده کاران، دوره گردان و یا فعالیتهای خودگردانی که بموازات فعالیتهای سازمان یافته تر بازار فعالیتهای خود را در سطح محدودتری انجام می‌دهند. اینگونه فعالیتها غالباً به بخش ساختمان سازی و زیربخشهای مشابه آن تعلق دارند. بالاخره مابقی مازاد نیروی کار در بخشهای سازمان یافته‌تر بصورت بیکاری پنهان، بخصوص در بخش دولتی و وابسته به آن اشتغال دارند.

بنابراین در يك ارزیابی بسیار کلی میتوان گفت: ساختار اشتغال در ایران بعلت وجود مازاد وسیع نیروی کار، دارای سازمان‌یابی‌های متفاوتی است. بخشی از نیروی کار بصورت بیکاری پنهان در بخش روستائی و بخش دولتی و بالاخره مابقی مازاد فوق در حاشیه بازار در فعالیت می‌باشند. تأثیر متقابل حوزه‌های متفاوت کاری بر یکدیگر، تعیین کننده اوضاع و احوال بخشهای اقتصادی، در تحولات بعدی‌اند. یعنی، فرضاً تأثیر متقابل فوق در بعد اقتصادی، وضعیتی را بوجود آورده که از يك سو در حوزه تقاضای نیروی کار گرایش به کاربرد فن‌آوری نوین، افزایش بازدهی کار، بسیار ضعیف باشد. فعالیت های تولیدی بصورتی شکل گیرند که همواره متکی بر نیروی کار ارزان، غیرماهر و روش‌های عقب مانده، یا بهره‌گیری از فوق ذخیره نیروی کار باشند. از طرف دیگر در حوزه عرضه نیروی کار بخش مهمی از متقاضیان کار همواره در وضعیتی (اضطراری) و ناپایدار، بدون امکان اشتغال ثابت، گرایش کم به تخصص و بالا بردن سطح بازدهی کار و همینطور در سطح اجتماعی، عدم تعمیق تقسیم اجتماعی کار، برخورداری از حداقل امکانات رفاهی، بسربرند.

وضعیت بخشهای سه‌گانه اقتصادی.

در ادامه توجه به عوامل مختلفی که شهرنشینی و وضعیت کنونی شهرهای ما را مشروط می‌کنند. لازم است بطور مختصر وضعیت بخشهای اقتصادی و ارتباط آنها با یکدیگر را مورد بررسی قرار داد. افزایش واردات، به کمک امکانات حاصله از صدور نفت، عدم تحقق توسعه اقتصادی، اجتماعی در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی به برقراری روند ناموزونی ساختاری و چند حوزه‌ای شدن ساختار اقتصادی انجامید.

اکنون باید دید ویژگیهای ساختاری مورد بحث، تغییر و تحولاتی ناشی از آنها، نظیر در هم ریختن تعادل ایستای شهر و روستا (در عوض توسعه و تحول روابط میان‌اند و در روند توسعه) ایجاد روند

جایجایی جمعیتی مهاجرتها به نحوی که با جمال مطرح گردید و بالاخره و در نتیجه تشدید عدم تعادل میان عرضه وسیع نیروی کار در مقابل محدود ماندن حوزه تولید و افزایش ناکافی تقاضای کار، چگونه تحولات بعدی یا تحقق روند اقتصادی، اجتماعی، سیاسی را، به جهت مشخصی سوق دادند. از آنجائیکه تحولات مذکور، در اثر گسترش واردات و یا افزایش تأثیر صدور نفت بر بازار داخلی، تحقق یافته است. می‌باید نخست، ویژگیهای مربوط به توسعه صنعتی و ایجاد صنایع و یا دقیق‌تر، شرایطی که زمینه را برای تحقق روند مذکور فراهم آورد، ملاحظه نموده، سپس به بخشهای دیگر از جمله بخش کشاورزی توجه نمود.

در سالهای اخیر در سطح جامعه در رابطه با تبیین روند ایجاد صنایع در ایران و بطور کلی در جوامعی که اکثراً در دهه‌های بعد از جنگ دوم جهانی، مشخصاً از دهه پنجاه میلادی به بعد، سعی و کوششی جهت توسعه صنعتی خود داشته‌اند، این نظریه رایج شده که آنها را بدو گروه تقسیم می‌کنند: کشورهای که الگوی صنعتی شدن معروف به جایگزین واردات را برگزیدند و جوامعی که به دنبال اولویت دادن به صادرات بوده‌اند. آنچه رایج شده ظاهراً چنین است که گویا جوامع مذکور در زمان معینی و یا با اتخاذ سیاستهای مشخصی مدل و یا الگوی فوق را انتخاب کرده‌اند؟! و یا برداشت دیگری که با برخوردی افراطی برقراری روند مذکور را «کلاً» ناشی از دیکته نمودن منافع خارجی می‌دانند؟! واقعیت این است که، باتوجه به نحوه شکل‌گیری و تغییر و تحولات ویژه روند اقتصادی- اجتماعی، که قبلاً با جمالی به آن اشاره شد. شرایطی بوجود آمدند که فرضاً کشورهای نظیر برزیل، مکزیک، آرژانتین و چند سالی بعد ایران به آنچه بعدها به الگوی صنعتی شدن مبتنی بر جایگزینی واردات معروف شد، سوق داده شدند. همینطور کشورهای نظیر تایوان، هنگ کنگ، بعدها کره جنوبی مالزی و برخی مناطق دیگر در شرایطی قرار داشتند که به توسعه صادرات روی آوردند. البته، علاوه بر اینکه هرکدام از موارد مذکور را باید باتوجه به شرایط اقتصادی، اجتماعی سیاسی خاصشان، بویژه کشورهای خاور دور و حوزه اقیانوس آرام را با شرایط ژئوپولیتیکی کاملاً استثنائی دوسه دهه بعد از جنگ دوم مورد بررسی قرار داد. می‌باید این مهم را هم در نظر داشت که میزان استقبال این کشورها از الگوهای مذکور، در این چند دهه به خصوص سالهای اخیر به خاطر تغییر و تحولات وسیعی که در اقتصاد و تجارت جهانی بوقوع پیوسته، بسیار متفاوت بوده است.

بنابراین، کم و بیش میتوان گفت در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی باتوجه به میزان بسط بازار جهانی و شرایط حاکم بر آن وضع بصورتی بود که زمینه بیشتری برای الگوی معروف به جایگزین واردات فراهم، گردید.

تدریجاً از يك طرف با ظهور مشکلاتي كه روند مذکور با آن مواجه شد ، و مسائلي كه كشورهاي مذکور در راه تحقق توسعه داشتند و از طرف ديگر تحولات بازار جهاني ، تدریجاً گرايش به توسعه صادرات از تمایل به جایگزینی واردات بیشتر و نسبتاً هم گیرتر شد . بهمین سبب بسیاری كه خود جایگزینی واردات را توصیه می‌کردند ، بعدها طرفدار اولویت دادن به صادرات شدند . چنانكه در دهه هشتاد و نود كشورهاي كه روند صنعتي شدن خود را با جایگزینی واردات آغاز نموده بودند ، مانند برزیل و مكزیك، اکنون در تلاش برای اولویت دادن به صادرات هستند !؟

بسیاری از این كشورها در سالهاي اخیر در پی صادرات به بازار جهاني خاص اروپا و امريكاي شمالي بوده‌اند . این در حالي است كه كليه كشورهاي بلوك شرق سابق نیز همین سیاست را دنبال می‌کنند و كشورهاي اروپائی نیز برای رهایی از ركود عمیقي كه با آن مواجهند تنها امیدشان به افزایش صادرات است !

قبل از بهمن 57 در مراحل اولیه روند ایجاد صنایع و ظهور آنچه بعدها به صنایع مونتاژ و غیره معروف شد. در مرحله اینکه رژیم گذشته زمینه را برای تحقق روند فوق آماده می‌نمود . بیش از هر زمان بلفشارهاي سياسي پنهان و آشكار ، ناشی از گسترش وسیع بیکاری و افزایش عرضه نیروي کار مواجه بود. (جهت اطلاع بیشتر میتوان به جراید مربوط به سالهاي 35 تا 45 رجوع نموده و اخبار مربوط به بیکاری را ملاحظه نمود) بیکاری ایكه به سبب بسط واردات و از میان رفتن تعادل ایستاي اقتصاد شهر و روستا و مهاجرت جمعیت روستائی به شهرها همچنان ادامه داشته و رو به افزایش بود . بهم خوردن تعادل ایستاي فوق كه عمدتاً حاصل ركود تدریجي و در حاشیه قرار گرفتن فعالیتهاي سنتي اقتصاد خاصه در مناطق روستائی بود . در واقع عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ، كشور را بطور مداوم برملا می‌نمود ! فرد روستائی تا هنگامی كه در موطن خود در فقر و تنگدستی و عقب ماندگی به سر می‌برد ، محرومیت ، عدم برخورداری از حداقل امکانات رفاهی و حقوق اجتماعی اش كه در اثر ركود و پس ماندگی بخش روستائی تشدید هم شده بود ، پنهان می‌ماند . حال در چنین وضعي هنگامی كه جابجا شده و به شهر مهاجرت می‌کرد . محرومیت و عقب ماندگی اش برملا می‌گردید . جالب اینجاست این مسئله هرگز خوش آیند اولیاي امور نبوده و به همین سبب همواره در عوض اینکه با تمام امکانات در پی رفع عقب ماندگی و توسعه باشند . خواهان ماندن روستائی در روستاها بوده‌اند . تقریباً اكثر سیاستها و برنامه‌هایی كه تحت عنوان جلوگیری از تمرکز و محدود نمودن گسترش بی رویه شهرها تهیه می‌شدند همین نیت ، حال هرچند بی نتیجه را ، تعقیب می‌نمودند.

روستائي بلمهاجرت به شهر در واقع بصورت بالقوه بر فشار سياسي اى ميافزود كه خواستار توسعه و رفع كمبودها ، تنگناها و برقرارى عدالت اجتماعي و خلاصه از ميان رفتن توسعه نيافتگي ، بود .
بنابراين ، نيروي سياسي مذکور و يا بطور مشخصتر بيکارى روزافزون ، ناشى از عرضه وسيع نيروي کار در مقابل محدوديت و ناچيزى افزايش تقاضاي کار و شغل جديد را بايد بعنوان عامل مقدم و عامل اصلي روند معروف به صنايع جاىگزين واردات دانست . ادامه در بخش دوم .

مهدى کاظمى بيدهندى آذر 1385

منابع:

1: World population at a glance: 1996 and beyond
US department of census
IB.96-3; issued sept. 1996

2: Paulo Singer: Economia politica da urbanizaçao (اقتصاد سياسي شهرنشيني) Sao Paulo Brasil 1973

3: Geography of the European Union
von JP cole-Travel-1997; Seite 7; Rural Population.

4: Paulo Singer: Evolucao da economia Brasileira-1955-1975 (تحولات اقتصادي برزيل) CEBRAP 1977

5: مرکز آمار ايران. سرشماری 1375